

هو العليم

نکره در بحث اطلاق

بررسی دیدگاه مرحوم آخوند و آیه الله حکیم

سلسله دروس خارج اصول فقه - مطلق و مقید -

جلسه صدوسی و سوم

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدس الله سرّه

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم^۱

بحث در الفاظی بود که دلالت بر معنای سِعی دارند، و در این زمینه الفاظی که دلالت بر عام می‌کند و همین‌طور «ال» جنس، «ال» استغراق؛ استغراق فردی، استغراق جمعی و مطالبی که راجع به «ال» و اختلافی که در این زمینه هست مطرح شد. و عرض شد که «ال» عهد در مورد جنس نیست، بلکه «ال» استغراق است که جنس است و این اشتباهی که در اینجا شده است که هر نوع «ال» بآیِ نَحْوِکَانَ «ال»

^۱ شخصی از حج برگشته بود و خدمت مرحوم آقا رسید و می‌گفت که آقا شما را در حج دیدم. مرحوم آقا فرمودند که بنده امسال حج نبودم. می‌گفت: «یعنی چه که حج نرفتید! بنده شما را آنجا دیدم». آقا فرمودند: «آقا بلند شو از این مسجدی‌ها پیرس ببین من حج بودم یا نه؟! من شب‌ها و روزها مسجد می‌آمدم». گفت: «آقا من شما را در منا دیدم، من شما را در طواف دیدم، من شما را در عرفات دیدم، من شما را در همه‌جا دیدم؛ متنها تا جلو می‌آمدم، یک‌دفعه غیب می‌شدید. خلاصه آنجا خیلی ما از دست شما شاکی شدیم». آقا فرمودند: «در روایات هم داریم، ما که نیتش را داشتیم، حالا که نتوانستیم حج برویم خدا در اینجا یک ملکی را به‌صورت انسان می‌آورد که حج به‌جا بیاورد. شاید شما آن ملک را به‌صورت ما دیدید». پیش آقا قسم خورد؛ می‌گفت: «آقا من در تمام مواقف شما را دیدم؛ شما را می‌دیدم دیگر!». آنجا، خیلی عوالم عجیبی است؛ خیلی عجیب است.

عهد است و «ال» تعریف است این اشتباه تبیین شد و روشن شد که بین «ال» تعریف و بین «ال» استغراق تفاوت است.

یکی از الفاظ که متعلق برای اطلاق واقع می‌شود، اسم جنس است و یکی از آنها نکره است. اسم جنس بحثش گذشت؛ قبل از بحث «ال»، صحبت اسم جنس شد.

نظر مرحوم آخوند درباره تعدد دال و

مدلول در نکره

نکره آخرین مطلب و آخرین موضوعی است که می‌تواند در اینجا مورد بحث قرار بگیرد و راجع به نکره فردا هم بحث دیگری می‌کنیم و به مسئله مقدمات حکمت که محط اصلی برای بحث اطلاق است إن شاء الله از روز شنبه می‌پردازیم. و تمام صحبت و مسئله ما برمی‌گردد به مسئله مقدمات حکمت و مطالبی که در آنجا باید به عرض برسانیم. درباره نکره معروف این است که می‌تواند متعلق برای مطلق واقع بشود؛ یعنی عنوان مطلق بر آن نکره جایز است. البته همان‌طوری که مرحوم آخوند در اینجا می‌فرمایند دو جور نکره داریم؛ یک نکره‌ای که

فی الواقع و فی نفس الامر مشخص و متعیّن است و
 عند المخاطب غیر مشخص است؛ مانند ﴿وَجَاءَ
 مِنْ أَقْصَا آلِ مَدِينَةٍ رَجُلٌ يَسْعَى قَالَ
 'يَقَوْمِ اتَّبِعُوا آلَ مُرْسَلِينَ'﴾^۱ این رجل دلالت بر
 فرد معین می کند فی الواقع و غیر معین است عند
 المخاطب، به نحو تعدّد دال و مدلول؛ یعنی دال بر
 یک فرد، ولی دلالت شده اش افراد متفاوت هستند
 چون قابل صدق بر کثیرین است و **جاء رجل** یعنی
ينطبق على كل فردٍ من افراد الرجال، ولی در
 دلالت، دلالت بر یک فرد معین فی الواقع می کند.
 مرحوم آخوند این طور فرمودند.^۲

نقد نظر مرحوم آخوند

مطلبی که در اینجا به نظر می رسد این است که
 اصلاً تعدّد دال و مدلول معنا ندارد و این سخن ناتمام
 و غیر تام است. چون یا ما دلالت را تابع اراده متکلم
 می دانیم یا دلالت را تابع اراده و متفاهم مخاطب
 می دانیم؛ در هر کدام از این دو، تعدّد دال و مدلول
 صحیح نیست و باطل است. اگر این دلالت تابع اراده

^۱ سوره یس (۳۶) آیه ۲۰.

^۲ کفایة الأصول، ص ۲۴۶.

متکلم باشد، خب متکلم فرد واحدی را اراده کرده است؛ خداوند متعال یک فرد واحد و مشخص من بین افراد الرجال را معین کرده است، گرچه برای مخاطب آن فرد غیر مشخص است و این به تعدّد دال و مدلول مربوط نیست. چون رجل بنا بر اراده متکلم بر یک فرد دلالت می کند و مدلول هم همان خواهد بود. حالا مخاطب علم ندارد آن مطلب دیگری است، به دلالت کاری ندارد.

و لذا شما می بینید که در مورد معرفه هم مسئله همین طور باید باشد. اگر فرض کنید که متکلم بگوید **زید بن أرقم جاء إلى بيتي**، خب در اینجا ممکن است مخاطب این را نفهمد و زید بن ارقم را شناسد و زید بن ارقم را منطبق کند **على كل أفراد الرجال**، **على كل أحاد الرجال**. می تواند حمل کند؛ چون لعل زید بن أرقم این شخص باشد، لعل این دیگری باشد، یا لعل آن شخص دیگر باشد. درحالی که در مورد معرفه کسی قائل نیست به اینکه تعدّد دال و مدلول است. اصلاً غلط است. بنابراین دلالت، در افاده مراد و در افاده مدلول تابع اراده

متکلم خواهد بود.

یا اینکه این دلالت تابع اراده مخاطب است، در این صورت مخاطب هم می‌داند که یک فرد غیر مشخص در اینجا اراده شده است؛ یعنی مخاطب می‌داند که در این کلام فردی اراده شده است که فی الواقع آن فرد مشخص است؛ اما عند المخاطب مجهول و مردد است. بنابراین مخاطب هم دلالت رجل را بر آن فرد، تام می‌بیند؛ منتها حالا پیش این غیر مشخص است، اشکال ندارد. غیر مشخص بودن موجب تعدّد دال و مدلول نمی‌شود. دال همان است که از مدلول حکایت می‌کند و مدلول هم همان متعلق برای دال در اینجا خواهد بود.

بناءً علیٰ هذا به طور کلی نکره را به دو قسم کردن و تعدّد دال و مدلول را در اینجا مدّ نظر قرار دادن این غلط است. بله، یک وقت منظور از نکره در مانند آیه شریفه ﴿وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا آلِ مَدِينَةٍ رَجُلٌ یَسْأَلُ قَالَ یَقَوْمِ اتَّبِعُوا آلَ مُرْسَلینَ﴾ فرد مشخص فی الواقع است و غیر مشخص عند المخاطب است، و یک وقت در **جَنَّتِیْ بِرَجُلٍ** فرد غیر مشخص است فی الواقع و عند المخاطب، هردو، و

این مطلب فرق می کند.

در **جَنّی برِجَلٍ**، رجل دلالت بر نکره می کند و این دلالت بر نکره ناشی از این می شود که در اینجا منظور از رجل، طبیعت مهمله است. در اینجا آن طبیعت مهمله متعلق برای مجیء واقع شده است و چون طبیعت مهمله کلی است، دلالت می کند بر تمام افرادی که در تحت این کلی قرار دارند، **لا بحیث التردد والتردید بین الأفراد**، بلکه بر تک تک افراد دلالت می کند.

یک وقتی منظور از رجل فردِ مردد است؛ یعنی **إما هذا و إما هذا** مثل اینکه می گوئیم: **تَزَوَّجَ هَذَا أَوْ أَخْتَهَا**، در اینجا اصل نکاح بر تردید بین الطرفين می رود و **عَدَمُ اجْتِمَاعِ الطرفين فِي لَحْظَةٍ وَاحِدَةٍ**، **إما هَذَا و إما أَخْتَهَا**. یعنی نفس التردید اینجا متعلق برای نکاح واقع شده است، نه یک فرد خاص و نه هر دو مجتمعاً.

یک وقتی نه، نکره خودش دلالت بر تردید نمی کند طبیعت کلیه است و طبیعت مبهمه است. این طبیعت مهمله و مبهمه دلالت طبعی دارد بر

تک تک افراد. دلالت **على كل فردٍ من حيث الشمول و الجمعية** ندارد و **على فردٍ خاص و متشخص** ندارد؛ بلکه کلی طبیعی دلالت می کند بر تک تک افراد لا على التعین؛ مانند انسان، مانند بقر و مانند غنم، إلا اینکه در آنجا دال بر اسم جنس است، در اینجا نکره است. منظور در آنجا جنس است و در اینجا منظور نکره است.

اطلاق مطلق بر نکره و اسم جنس از منظر مرحوم آخوند

پس اسم نکره درست مانند اسم جنس می ماند، نه تقیید در آن راه دارد و نه اطلاق در آن راه دارد، هردوی اینها دو مقیّد برای نکره خواهند بود، و آن را از ابهام و اهمال بیرون می آورند.

فلهذا مرحوم آخوند در اینجا بیانی دارد و می فرماید که قوم اطلاق کردند لفظ مطلق را بر اسم جنس و بر نکره؛ و بر هردو اطلاق مطلق شده است؛ یعنی هم به اسم جنس مطلق می گویند و هم به نکره.

جنئی برجلٍ آن هم مطلق گفته می شود، به این لحاظ که در مطلق جنبه سِعی و شمول بدلی قرار دارد و مطلق دال بر شمول بدلی است، لذا اسم جنس و نکره

از باب جنبه سِعی که دارد متعلق برای اطلاق و معنوی به عنوان مطلق می‌تواند واقع بشود.^۱

اشکال آیه‌الله حکیم بر مرحوم آخوند

آقای حکیم در اینجا به مرحوم آخوند اشکال می‌کند. اشکال ایشان برگشتش به این است که ما در اسم جنس و در نکره، جنبه ابهام و اهمال را داریم و با توجه به ابهام و اهمال چگونه ممکن است بر آن اطلاق مطلق بشود؟! در حالی که مطلق در مقابل مقید و در مقابل مبهم است.

منظور متکلم از مطلق، جنبه تعین خارجی این اسم جنس است که این خلاف ابهام است. وقتی که مولا به عبد می‌گوید: **جَنّی بعنب**؛ در این عنب، معنای مبهم لحاظ نشده است؛ بلکه عنب در اینجا به عنوان طبیعت مشخصه و متعیّنه در ضمن افراد در خارج در اینجا لحاظ شده است. بناءً علی‌هذا نکره که دلالت بر ابهام می‌کند، نمی‌تواند متعلق برای مطلق باشد و معنوی به عنوان مطلق باشد؛ بلکه اسم جنس و نکره تارةً لحاظ می‌شود به لحاظ تقید که

^۱ کفایة الأصول، ص ۲۴۶.

فرض کنید که رقبه مؤمنه یا رجل عالم باشد؛ که این
الآن مقید به یک قید خارج از حدود ماهوی خود آن
نکره و خود آن اسم جنس است. گاهی از اوقات
مطلق آورده می‌شود در آنجایی که منظور متکلم
تعیّن خارجی این طبیعت است و مراد، عبارت است
از افراد خارجی لا علی التعین، به عبارت دیگر
حصص این ماهیت مطلقه و این طبیعت مهمله.

البته مرحوم آقای حکیم در اینجا می‌فرمایند که
بله، ما می‌توانیم اسم جنس و نکره را به معنای سیعی
اطلاق بگیریم. چون همان‌طوری که بعداً خواهیم
گفت اطلاق دارای دو معناست و دو مفهوم از این
اطلاق استفاده می‌شود. مفهوم اوّل همان اطلاق که
در آن هیچ جهت حدّ وجودی و تمیّز ماهوی برای
افراد و طبیعت، وجود ندارد؛ این یک اطلاق است
که بحث ما در باب مطلق و مقید همین است. مسئله
دوم اطلاق جنبه شمولی است؛ یعنی ممکن است به
بعضی از افراد مطلق بگویند و منظور از اطلاق، سعه
و شمول و عموم بدلی است که در اینجا لحاظ
می‌شود. در باب اسم جنس و در باب نکره همین
عام بدلی و همین شمول را ممکن است ما برای آنها

بیاوریم. یعنی **جئنی برجل** دلالت بر یک عموم و شمول بدلی می‌کند لا علی التعین. یعنی هر فردی از افرادی که داخل در تحت این طبیعت هست آن فرد، مورد برای حکم قرار می‌گیرد.^۱

نقد اشکال آیه‌الله حکیم و دفاع از مرحوم آخوند

مطلبی که می‌شود در مقام دفاع از مرحوم آخوند بیان کرد این است که در این مطلب آقای حکیم می‌شود تأمل کرد؛ به این بیان که طبیعت مهمله و نکره همان‌طوری که عرض شد هیچ‌گونه دلالتی بر سعه و عموم ندارد، بلکه منظور از رجل در **جئنی برجل** فقط **صرف الطبيعة المهملة و المبهمة** است. در **جئنی برجل**، رجل یعنی طبیعت مهمله و مبهمه. بله، متکلم در مقام بیان این طبیعت مبهمه و مهمله را تعین می‌دهد، تعین دادن یعنی روی او حکم کردن و مشخص کردن. وقتی که متکلم می‌گوید: **جئنی برجل**؛ این جئنی به معنای وجود خارجی این طبیعت است لا علی التعین. بنابراین اینکه این رجل

^۱ حقائق الأصول، ج ۱، ص ۵۵۴.

به عنوان نکره یا اسم جنس، دلالت بر اطلاق نمی کند صحیح است؛ ولی صحبت در این است که ما مطلق را یک جنبه تعین و تشخص خارجی جدای از مراد متکلم نمی دانیم. ما در لغت به عنوان مطلق لفظی را نداریم، متکلم است که لفظ را از ابهام و از اهمال بیرون می آورد و به آن لفظ، اطلاق را اهداء می کند. اگر متکلم آن طبیعت مهمله را تشخص خارجی ندهد اطلاق هم معنا ندارد.

و لذا عرض شد و بعداً هم إن شاء الله در ایام آتیه خواهد آمد، که اطلاق هیچ فرقی با عموم از نقطه نظر تصریح و نصوصیت ندارد، إلا اینکه در عموم لفظ دال علی الجميع وجود دارد؛ ولی در اطلاق لفظ دال علی الجميع وجود ندارد؛ بلکه نفس طبیعت، به لحاظ افراد خارجی آن مورد لحاظ قرار می گیرد، اما لفظ دال علی الجميع نیست. یک وقتی شما می گوید: **أكرم كل رجلٍ عالم**، یک وقتی می گوید: **أكرم الرجل العالم**، هیچ فرقی در اینجا ندارد؛ آن هم در آنجا اطلاق دارد و حکم روی طبیعت علم رفته است با اضافه به رجولیت.

بنابراین متکلم در مقام بیان به لفظ اطلاق

می‌دهد، اما اینکه خود لفظ بر اطلاق دلالت کند، نه، این طور نیست؛ لفظ دلالت بر طبیعت مهمله می‌کند. فلهذا آنچه که در اینجا مطرح است این است که اگر در بعضی از موارد ما می‌بینیم که اهل لغت به یک لفظ، اطلاق مطلق کرده‌اند، شاید منظور اهل لغت هم همین طبیعت مهمله و مبهمه‌ای باشد که آن طبیعت مهمله و مبهمه جهت اطلاق، به معنای ارسال در اینجا آمده است، نه به معنای آن مطلق که منظور است. یعنی حدود این طبیعت روشن نشده و مشخص نشده است، که ما سابقاً از آن تعبیر به طبیعت مرسله می‌کردیم، طبیعتی که مرسله است و مقید به شیئی نخواهد بود و از طبیعت مبهمه و مهمله تعبیر به طبیعت لابشرط مقسمی می‌کردیم، اگر نظر آقایان باشد در اینجا. این هم مطلب راجع به نکره و راجع به اسم جنس.

عدم دلالت لفظ بر اطلاق جدای از اراده

متکلم و متفاهم عرفی

مطلب دیگری که در اینجا هست و به نحو گذرا از این مطلب باید بگذریم این است که یک خلافتی در باب اطلاق هست، که این مطلق را دال بر یک

معنای متعیّن فی الخارج می‌کند. به عبارت دیگر خیال می‌کند الفاظی که دلالت بر معنای مطلق می‌کند - این البته مقدمه‌ای برای بحث بعدی ما خواهد بود - این لفظ یک دلالتی بر افراد خارجی دارد، جدای از آن اراده متکلم و متفاهم عرفی؛ این لفظ جدای از اراده متکلم و متفاهم عرفی، یک لفظی است که دلالت می‌کند بر آن معنای متعیّن خارجی. که البته بعضی‌ها نسبت به این قضیه اظهار نظر کردند. سلطان العلماء از مطالبی که به او نسبت داده می‌شود این مطلب را خواسته برساند که در اینجا آن لفظی که دلالت می‌کند بر یک معنای متعیّن در خارج، فرق نمی‌کند چه بر سبیل عام شمولی باشد یا بر غیر از سبیل عام شمولی باشد، هر کدام از اینها نیاز به قرینه دارد و خود لفظ یعنی لفظ نکره و اسم جنس دلالتی بر یک معنای مشخص خارجی در اینجا ندارد.^۱

بحث در مورد نکره و اسم جنس در اینجا تمام شد. به نظر نمی‌رسد که بحث کردن راجع به نکره،

^۱ تحریر الأصول، عراقی، ص ۴۷۴.

بیش از این نتیجه‌ای داشته باشد؛ اما در عین حال نظر
اعلام راجع به نکره و اسم جنس را هم مطرح
می‌کنیم که ان شاء الله از روز شنبه به همان بحث
معروف مقدمات حکمت که مهم‌ترین بحث در باب
اطلاق هست پردازیم.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد